

مهمی را که به نظرش می‌رسد مطرح کند و در پاسخ به آن‌ها نکاتی را ارائه دهد. علامه طباطبایی در اثر تفسیری خویش به وفور<sup>۲</sup> از فطرت سخن گفته و مطالب مهمی را بر آن مبتنی ساخته است. اشاره به همه این موارد غیر ضروری و بیرون از حدود این نوشتار است، اما برای اینکه بتوانیم تصویر اجمالی و روشنی از موضوع بحث داشته باشیم، گزیری از طرح خلاصه آن مباحث نداریم. برای دستیابی به این هدف از بیانات استاد شهید مطهری که کاملاً بازگوکننده اندیشه‌های استادش (علامه) است، بهره می‌برم:

### فطرت در قرآن

ظاهراً این کلمه قبل از قرآن سابقه ندارد و برای اولین بار قرآن این لغت را در مورد انسان به کار برده است (مطهری، ۱۳۸۷: ۱۴). اگر انسان دارای یک سلسله فطریات باشد، قطعاً تربیت او باید با در نظر گرفتن همان فطریات صورت گیرد. چون «تربیت» یعنی رشد دادن و پرورش دادن، و این مبتنی بر قبول کردن یک سلسله استعدادها- و به تعبیر امروز یک سلسله ویژگی‌ها- در انسان است (همان، ص ۱۴ و ۱۵).

همه جا در مفهوم این کلمه، ابداع و خلق- و بلکه خلق به همان معنای ابداع- هست. ابداع یعنی آفرینش بدون سابقه (همان، ص ۱۸). چنان‌که گفتیم، در قرآن لغت «فطرت» در مورد انسان و رابطه او با دین آمده است: «فطرت الله التي فطر الناس عليها»؛ یعنی آن‌گونه خاص از آفرینش که ما به انسان داده‌ایم. به این کلمه امروز می‌گویند «ویژگی‌های انسان». اگر ما برای انسان یک سلسله ویژگی‌ها در اصل خلقت قائل باشیم، مفهوم فطرت را می‌دهد. فطرت انسان یعنی ویژگی‌هایی در اصل خلقت و آفرینش انسان (همان، ص ۱۹).

در قرآن سه لغت آمده است که این سه لغت [با توجه به] معنا و مفهومی که قرآن درباره دین دارد، در مورد یک معنا به کار برده شده‌اند. یعنی مفهوم‌های مختلفی هستند که مصداق واحد دارند. یکی لغت «فطرت» است و دوم لغت «صبغه» و سوم لغت «حنیف» (همان، ص ۲۴). «صبغةالله» یعنی نوع رنگی که خدا در متن تکوین زده است؛ یعنی رنگ خدایی (همان، ص ۲۵). قرآن می‌گوید بشر یک فطرت دارد که آن فطرت دینی است و دین هم اسلام است و اسلام هم یک حقیقت است از آدم تا خاتم... انسان‌ها چند گونه آفریده نشده‌اند و همه پیغمبرانی که آمده‌اند، تمام دستورهایشان دستورهایی براساس احیا و بیدار کردن و پرورش دادن حس فطری است. آنچه آن‌ها عرضه می‌دارند، تقاضای همین فطرت انسانی است (همان، ص ۲۶). پس اگر ما بخواهیم لغت «حنیف» را معنی کنیم، معنایش چنین می‌شود: حق‌گرا، حقیقت‌گرا؛ و یا خداگرا و توحیدگرا (همان، ص ۲۹).



# فطرت انسان

## مروری بر آموزه فطرت با تکیه بر آرای علامه طباطبایی

دکتر فضل الله خالقیان

مدرس دانشگاه فرهنگیان

موضوع فطرت در انسان، هر چند موضوع شناخته شده‌ای است و در اطراف آن فراوان گفته‌اند و نوشته‌اند، اما نظر به اهمیت آن و نقش و تأثیری که این آموزه در منظومه فکری و مناسبت آن حتی با اندیشه‌های جدید الورد<sup>۱</sup> دارد، بازبینی و بازخوانی آن می‌تواند امری مهم و بایسته تلقی شود. در این نوشتار برآنیم که آموزه فطرت را با استفاده از آرا و اندیشه‌های علامه طباطبایی (رضوان الله علیه) به بررسی مجدد بنشینیم و تعریف و مقومات آن، مبانی و مقدمات آن و همچنین لوازم و نتایجش را مدنظر قرار دهیم. نگارنده امیدوار است در پایان این مقال بتواند پرسش‌های

## طبیعت، غریزه، فطرت

فطرت مانند طبیعت و غریزه، امری تکوینی است، یعنی جزء سرشت انسانی است (اگر می‌گوییم تکوین می‌خواهیم بگوییم اکتسابی نیست). امری است که از غریزه آگاهانه‌تر است. انسان آنچه را که می‌داند، می‌تواند بداند که می‌داند. یعنی انسان یک سلسله فطریات دارد و می‌داند که چنین فطریاتی دارد (همان، ص ۳۳).

## فطرت ادراکی و فطرت احساسی

دو نوع فطرت می‌توانیم داشته باشیم که این‌ها با یکدیگر مانع‌الجمع نیستند و بلکه با همدیگر هستند: یکی فطرت ادراکی و دیگر فطرت احساسی (همان، ص ۲۵۷). فطرت ادراکی فکری است که عقل انسان بالفطره آن را می‌پذیرد و برای پذیرفتنش نیاز به تعلیم و تعلم و مدرسه نیست... معنایش این است که یا دلیل نمی‌خواهد و بدیهی اولی است و یا از قضایایی است که اگر هم دلیل می‌خواهد، دلیلش همیشه<sup>۲</sup> همراهش است (همان، ص ۲۵۸). دوم فطرت احساسی است، یعنی توجه به خدا و حتی توجه به دستورهای دین [به‌گونه‌ای است که] احساسات انسان، انسان را به سوی خدا و دین می‌کشاند (همان، ص ۲۶۰). خواست‌های فطری یا غریزی انسان دو نوع است: جسمی و روحی. مقصود از جسمی تقاضایی است که صددرصد وابسته به جسم باشد، مثل غریزه گرسنگی یا خوردن، غذا خواستن، و میل به غذا به دنبال گرسنگی (همان، ص ۵۹). یک سلسله غرایز یا فطریات است در ناحیه خواست‌ها و میل‌ها که حتی روان‌شناس‌ها هم این‌ها را «امور روحی» می‌نامند و...؛ مثل میل به فرزند داشتن. میل به فرزند داشتن غیر از غریزه جنسی است (همان، ص ۶۰).

## فطری بودن دین و تقدم توحید بر شرک

انسان‌ها دارای دو گونه هدایت هستند: هدایت فطری و هدایت به اصطلاح اکتسابی. قرآن می‌خواهد بگوید، تا کسی چراغ هدایت فطری‌اش روشن نباشد، هدایت اکتسابی برای او فایده ندارد... یعنی تعلیمات انبیا برای اشخاص مسخ شده و انسانیت را از دست داده، مفید نیست (همان، ص ۲۴۱). آنچه که پیغمبران عرضه داشته‌اند، نه چیزی است که انسان نسبت به آن یک حالت بی‌تفاوتی و یک حالت تساوی داشته است، بلکه چیزی است که اقتضای آن در سرشت و ذات انسان هست... در این صورت حالت پیغمبران حالت باغبانی می‌شود که گلی یا درختی را پرورش می‌دهد که در خود این درخت یا گل یک استعداد یعنی طلبی برای یک شیء خاص هست (همان، ص ۲۴۳). بدون شک تعلیمات اسلامی بر اساس قبول یک سلسله فطریات است که از نظر معارف اسلامی ریشه در نهاد و سرشت

انسان دارد، و بعد خواهیم گفت که اصالت انسان و انسانیت واقعی انسان در گرو فطریات است (همان، ص ۳۷). البته با منطق دین و اسلام چنین است که توحید قبل از شرک وجود داشته، یعنی شرک یک توحید منحرف شده است. (همان، ص ۲۱۴)؛

## تبدیل ناپذیری فطرت

«فطرت الله التي فطر الناس عليها»: بر تو باد این فطرت الهی - یعنی همین دین که فطرت الهی است - این خلقت الهی (گفتیم فطرت یعنی نوع خاصی از خلقت)، این دین، این چگونگی خاص در آفرینش انسان که خدای متعال همه انسان‌ها را بر این چگونگی آفریده است، «لا تبدیل لخلق الله»: تغییرپذیر نیست. جزء سرشت انسان است... یعنی سرشت را نمی‌شود در انسان‌ها عوض کرد و تغییر داد و تبدیل به چیز دیگری کرد. (همان، ص ۲۴۴ و ۲۴۵)

## ویژگی‌های فطرت

از آنجا که فطرت همان خلقت ویژه انسانی است و همین فطری بودن مقوم نوعیت ویژه او به شمار می‌رود، بنابراین منطقی می‌توان امور زیر را استنتاج کرد:  
۱. فطرت (و امور فطری) تحمیلی نیست؛  
۲. با تحمیل و فشار زایل نمی‌شود (تغییر ناپذیر و تبدیل ناپذیر است)؛  
۳. فراگیر و همگانی است (نک: جوادی آملی<sup>۵</sup>، ۱۳۷۸: ۲۶ و ۲۷).

اگر در مقام ثبوت بتوانیم بگوییم هر آنچه فطری است، ثابت و همگانی است، یعنی همیشه و در همه افراد وجود دارد، می‌توانیم در مقام اثبات برای تشخیص امور فطری با کشف از همگانی بودن و ثبات یک امر بر فطری بودن آن استدلال کنیم<sup>۶</sup> (نک: همان، ص ۴۵).

## فطرت در تفسیرالمیزان

موضوع فطرت در تفسیرالمیزان از نطاق وسیعی برخوردار است. یعنی قلمرو و دامنه کاربرد آن گسترده است. در ادامه به برخی از مهم‌ترین موارد کاربرد فطرت اشاره می‌کنیم:

۱. پیروی از فطرت ضامن سعادت انسان و تخطی از آن مخالف نظام آفرینش است و عکس‌العمل نظام وجود را در پی دارد (نک: جلد ۱۵ المیزان، ص ۳۰۶).  
۲. حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) نماد فطرت پاک و صاف و طاهر است که دعوت به توحید می‌کند. وی حقیقت توحید و سایر معارف حقه را با صفای فطرت و نور بصیرت درک کرد، بدون آنکه به تعلیم و تذکر کسی محتاج باشد<sup>۸</sup> (نک: جلد ۱۴ المیزان، ص ۲۹۷ و جلد ۷ المیزان، ص ۲۱۵).



**فطرت مانند طبیعت و غریزه، امری تکوینی است، یعنی جزء سرشت انسانی است (اگر می‌گوییم تکوین می‌خواهیم بگوییم اکتسابی نیست)**





**انسان فطرتاً  
به دنبال حق و  
خیر و سعادتش  
است، اما در  
موارد متعددی  
در تطبیق مفهوم  
با مصداق اشتباه  
می‌کند**



۳. انسان فطرتاً پروردگارش را می‌شناسد و هنگام اضطراب به او مراجعه می‌کند (نک: جلد ۷ میزان، ص ۱۳۵).

پس وی فطرتاً خداشناس است، حتی اگر به این شناخت توجه نداشته و شاعر نباشد (نک: جلد ۸ میزان، ص ۱۹۹).

۴. انسان فطرتاً به دنبال حق و خیر و سعادتش است، اما در موارد متعددی در تطبیق مفهوم با مصداق اشتباه می‌کند.

مثلاً به جای آنکه «الله» را معبود خویش قرار دهد، رو به هواپرستی می‌آورد (نک: جلد ۸ میزان، ص ۷۷ و جلد ۹ میزان ص ۴۳).

۵. فطرت انسان را به‌سوی اعتقاد به حق و عمل صالح که کمال وی و موجب صلاح جامعه انسانی است، هدایت می‌کند (نک: جلد ۱۷ میزان، ص ۱۹۶).

۶. انسان فطرتاً فضیلت‌شناس و تقوا دوست است و شیطان است که این لباس را از تنش به درمی‌آورد (گرایش به اخلاق فطری انسان است؛ نک: جلد ۸ میزان، ص ۷۰).

۷. فطرت نه مختلف می‌شود و نه تخلف می‌پذیرد : «الفطرة لا تتخلف و لا يتخلف فعلها» (نک: جلد ۱ میزان، ص ۲۱۱ و جلد ۷ میزان، ص ۲۱۲).

۸. انسان فطرتاً اجتماعی (مدنی بالطبع) است، ولی همین فطرت باعث اختلاف می‌شود. لذا نیاز به قانونی می‌افتد که رافع اختلاف باشد و خداوند به اقتضای حکمت و عنایتش، دین را برای رفع این اختلافات می‌فرستد (نک: جلد ۲ میزان، ص ۱۱۱).

۹. دین اسلام طریقهٔ یسری و مطابق با فطرت است (هماهنگی و تطابق دین و فطرت یا تکوین و تشریح؛ نک: جلد ۲۰ میزان، ص ۲۶۷).

۱۰. هر حکم الزامی و غیر متغیری در اسلام ریشه در تکوین دارد (نک: جلد ۴ میزان، ص ۲۱۰).

۱۱. قوانین کلی موضوعه در اسلام مطابق با فطرت است و ظهور وسایل و ابزارهای جدید باعث بطلان حکم نمی‌شود، البته مادامی که موافقت بین آن حکم و شرایط جدید محفوظ باشد و در غیر این صورت، سنت اسلامی با آن مخالفت می‌کند. (قوانین کلی اسلام می‌تواند در بستر زمان هماهنگ با پیشرفت ابزار و تکنیک پیش رود، مگر در جایی که پیشرفت‌های مذکور مخالف با خواسته‌های فطری انسان باشد. به عبارت دیگر، اسلام جمودی بر ابزار و شرایط زمانی خاص ندارد و همین امر سبب پیشرفت آن، هم‌گام با پیشرفت زمان می‌شود؛ نک: جلد ۴ میزان، ص ۱۲۱ و جلد ۵ میزان، ص ۳۱۳).

۱۲. اسلام (دین فطری و هماهنگ با آفرینش) مطلوب و غایت انسان است که خلقتش او را به سوی آن هدایت

می‌کند؛ به شرط آنکه فطرتش بر استقامت خود باشد. اما چنانچه از آن انحراف پیدا کند، باز هم از «سبیل‌الله» خارج نیست، ولی به صورت «سبیل معوج» است (نک: جلد ۸ میزان، ص ۱۲۰؛ جلد ۱۰ میزان، ص ۱۸۹؛ جلد ۷ میزان، ص ۲۰۰).

۱۳. اسلام دلپذیر است، به شرط آنکه انسان از مسیر فطرت سلیمه خارج نشود (نک: جلد ۲ میزان، ص ۲۳۲).

زیرا خداوند متعال هر چیزی را براساس آنچه در خلقتش (فطرت) قرار داده است، هدایت می‌کند: «ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی» (طه/ ۵۰).

۱۴. معارف احکام و اخلاق اسلامی براساس فطرت و توحید است، به‌گونه‌ای که تفصیلات با تحلیل به اصل توحید برمی‌گردد و اصل توحید با ترکیب به تفصیلات منتهی می‌شود (نک: جلد ۱ میزان، ص ۶۲).

۱۵. اصل توحید فطری است و احتیاجی به بیان پیامبران ندارد. (البته پیامبران نقش تذکیری دارند؛ نک: جلد ۱۵ میزان، ص ۲۳۶ و جلد ۱۱ میزان، ص ۱۷۳).

۱۶. هر چه فطرت به سوی آن میل می‌کند و آن را می‌طلبد، هم حقیقی و واقعی است و هم نافع و سعادت‌آفرین (نک: جلد ۱۵ میزان، ص ۲۴۱ و ۳۸۲، و جلد ۳ میزان، ص ۱۵۴).

۱۷. لازمهٔ فطرت (دین حنیف) اعتدال و اجتناب از افراط و تفریط است (نک: جلد ۲۰ میزان، ص ۳۳۹).  
اخصاء، مُثله کردن، لواط و سُحْق از مصادیق انحراف از مسیر فطرت و خروج از حد اعتدال (تغییر خلقت) است (نک: جلد ۵ میزان، ص ۸۵). همچنین «تکلف»، یعنی قرار دادن خود در مسیری که با جهاز وجودی‌اش سازگار نیست و در سطح آن قرار ندارد، خروج از فطرت است (نک: جلد ۶ میزان، ص ۲۶۳).

موارد فوق از مهم‌ترین نکات میزان در باب فطرت هستند، بدون آنکه مدعی استقصا باشیم. در واقع این موارد محورهای اصلی آموزهٔ فطرت محسوب می‌شوند که در سرتاسر میزان به چشم می‌خورند. علامه امور دیگری را نیز فطری دانسته است؛ از جمله: اعتقاد به اصل علیت و در نتیجه جست‌وجو از علت حدوث پدیده‌ها (نک: جلد ۹ میزان، ص ۱۹۶)؛ تفکر منطقی و استدلال برای کشف مجهولات (نک: جلد ۵ میزان، ص ۲۵۷ و ۲۶۳)؛ دفاع از حقوق (نک: جلد ۲ میزان، ص ۷۰)؛ دفاع از توحید به‌عنوان مهم‌ترین حق انسانی (نک: جلد ۲ میزان، ص ۷۱).

از دیگر کارکردهای آموزهٔ فطرت در اندیشهٔ علامه توجیه و تفسیر احکام و شرایط اسلامی است که به‌عنوان نمونه به این موارد اشاره می‌شود: وفای به عهد (نک: جلد ۵ میزان، ص ۱۵۹)؛ تحلیل طبیعت و تحریم خباث

(نک: جلد ۱۲ میزان، ص ۳۶۸)؛ دفاع از خویشستن (نک: جلد ۴ میزان، ص ۴۲۰)؛ کسب ریح مشروع ناشی از تجارت (نک: جلد ۱۰ میزان، ص ۳۶۴)؛ ازدواج (نک: جلد ۲ میزان، ص ۲۷۷).<sup>۱۱</sup>

## نتایج

● آنچه را که تا اینجا گفته شد، می‌توان در قالب نکات و نتایج زیر بیان داشت:

● فطرت نوع خاص خلقت انسان است که به موجب آن افراد انسان دارای سرشتی مشترک (همگانی) و تبدیل‌ناپذیر (ثابت) هستند.

● عنایت الهی مقتضی آن است که فطرت (هدایت درونی) را با امر فطری دیگر (نبوت) تکمیل کند (برای توضیح بیشتر نک: جلد ۲ میزان، ص ۱۱۲، ۱۵۱، ۲۵۲).

● انسان در عمق فطرت خویش خداشناس، خداجو و اخلاق‌گراست.

● اسلام (خواه به معنای عامش و یا به معنای خاص که نام دین پیامبر خاتم (ص) است) دستوراتی مطابق با فطرت دارد و راه منحصر به فرد سعادت جامع بشر است.

## طرح پرسش

پیرامون مبحث فطرت، پرسش‌های متعددی وجود دارند که نگارنده امیدوار است در شماره‌های بعدی به آن‌ها بپردازد. نخستین پرسش این است که با پذیرش فطرت چگونه می‌توان با آن وجود خدا را اثبات کرد؟ به عبارت دیگر، کارایی فطرت در مقام اثبات و استدلال تا چه پایه است؟ پرسش دیگر به ثبات و یا تغییر احکام دینی (اسلامی) ارتباط پیدا می‌کند: اگر اسلام دین فطری است، پس باید احکامش هم ثابت و لا یتغیر باشند. در این صورت هماهنگی اسلام با تحولات زمانه چگونه محقق می‌شود؟ و چنانچه احکام اسلامی در بستر زمان دچار تغییر شوند، این تغییر با ثبات فطرت و سرشت انسانی چگونه موافق می‌افتد؟

## پی‌نوشت‌ها

۱. امروزه وقتی در باب اخلاق و فضایل سخن گفته می‌شود، یا از انسان‌شناسی به عنوان موضوعی مستقل سخن به میان می‌آید، بحث از سرشت و طبیعت انسانی از جایگاهی مهم برخوردار است. بنابراین نه تنها در دین‌شناسی، بلکه در اخلاق و انسان‌شناسی هم به موضوع فطرت (سرشت ویژه انسانی) پرداخته می‌شود. به عنوان نمونه، شما را به مطلبی از یکی از آثار قابل توجه جدید در موضوع دین‌شناسی توجه می‌دهم: «شریعت بالقوه حرفی برای گفتن دارد، اما مخاطب دین و مفسر متون دینی هر دو باید عاقل باشند تا استعداد متن در خلق معنا به فعلیت برسد و این معنای عمیق فطری بودن دین است»

(نک: فناهی، ۱۳۸۹: ۲۶).

۲. در مجموع ایشان چیزی حدود ۲۸۰ بار (با احتساب مکررات) از فطرت نام برده و از آن سخن گفته‌اند (نک: فرهنگ موضوعی تفسیر میزان؛ مجموعه نرم‌افزارهای نور).

۳. این قبیل قضایا در اصطلاح منطق «قضایا قیاساتها معها» یا «فطریات» نامیده می‌شود. (نک: منطق مظفر، ص ۲۸۸ و ۲۸۹).

۴. مرحوم علامه در خصوص تقدم توحید بر شرک استدلال ساده و روشنی دارند و آن اینکه شرک یعنی اثبات شفعاء و آلهه که این آلهه، شفیعیان انسان نزد خالق و صانع عالم هستند. پس طبعاً باید اعتقاد به خالق و صانع (توحید) مفروض و مسلم باشد تا اثبات شفعاء معنا پیدا کند (نک: طباطبایی، ۱۳۹۳ هـ. ق، ج ۶: ۱۰۳ و ۱۰۴).

اهمیت این مطلب از آن نظر است که ما معتقدیم: اعتقاد به خدا (توحید) امری ثابت و دیرینه است و همین را به عنوان دلیل (یا نشانه‌ای) بر فطری بودن این اعتقاد تلقی می‌کنیم. پس ضروری است که به اثبات تقدم توحید بر شرک بپردازیم، و الا چنانچه شرک مقدم بر توحید باشد و توحید شکل تکامل یافته شرک به شمار رود، ما در اثبات فطری بودن توحید کامیاب نخواهیم بود.

۵. استناد به سخنان آیت‌الله جوادی آملی در این نوشتار همان مناسبتی است که استناد به آثار شهید مطهری را موجه ساخته است؛ یعنی شاگردی ایشان نسبت به علامه.

۶. از آنجا که عکس موجه کلیه، موجه جزئی است، لذا منطقی از اینکه: «هر امر فطری ثابت و همگانی است» تنها می‌توان نتیجه گرفت: «برخی امور ثابت و همگانی فطری هستند». از این رو ممکن است چیزی ثابت و فراگیر باشد، اما لزوماً فطری نباشد. طبعاً برای کسانی که با دلیل مستقل حقیقت وحی و قرآن برایشان ثابت شده است، می‌توانند با انکا به وحی بر فطری بودن امری ثابت و همگانی مثل دین و توحید، به طور قطع و یقین استدلال کنند. همچنین در مواردی که نبوت و فراگیر بودن برخی امور متکی به شهود نفسانی و تجربه درونی انسان باشد؛ همچون گرایش به توحید و فضایل اخلاقی. ۷. تمام نشانه‌های تفسیر براساس چاپ عربی موجود در نرم‌افزار فرهنگ موضوعی میزان است.

۸. به تعبیر لطیف مرحوم مطهری، حضرت ابراهیم (ع)، «حی بن یقظان» قرآن است: «حی بن یقظان» یک آدم فرضی که فلاسفه فرض می‌کنند او را در یک غاری و در جایی که هیچ انسانی را نبیند و فکری از کسی نگیرد بزرگ کند، یک مرتبه او را در مقابل عالم قرار دهند، ببینند خودش چگونه فکر می‌کند. (نک: مطهری، ۱۳۸۷: ۱۷۹).

۹. این مطلب مهمی است که ذیل عنوان فطرت مخموره و فطرت محجوبه قابل پیگیری است (نک: شرح حدیث امام خمینی (ره)، ۱۳۷۷: ۷۶ به بعد).

۱۰. علامه معتقد است: معرفت خدا و حجج توحید فطری است. هر چند ایمان فطری را نیز می‌توان مستند ساخت؛ یعنی استدلالی هم هست. در خصوص اثبات وجود خدا بر اساس فطرت مجال بسط فراخ‌تر است. برای توضیح بیشتر (نک: جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۷۵ و ۲۸۷ به بعد).

۱۱. بین این امور فطری یک نحو از ترتیب منطقی وجود دارد، چرا که حق دفاع از خود یکی از شاخه‌های فطرت حبّ وجود و میل به بقاست که علامه در جلد ۱ میزان، ص ۴۳۶ به آن متذکر شده است. یا دفاع از توحید زیرمجموعه دفاع از حقوق است که به نوبه خود ضامن بقای حیات معنوی انسان و تداوم وجود روحانی اوست.

## منابع

۱. فناهی، ابوالقاسم (۱۳۸۹). اخلاق دین‌شناسی. نگاه معاصر. تهران
۲. خمینی، روح‌الله (۱۳۷۷). شرح حدیث جنود عقل و جهل. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره). تهران. چاپ دوم.
۳. مطهری، مرتضی (۱۳۸۷). فطرت. صدرا. تهران. چاپ نوزدهم.
۴. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸). فطرت در قرآن (تفسیر موضوعی قرآن کریم). اسراء. تهران. چاپ اول.
۵. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۳ هـ. ق). نرم‌افزار فرهنگ موضوعی میزان، مجموعه نرم‌افزارهای نور (المیزان فی تفسیر القرآن). نشر اسماعیلیان مطابق با نشر مؤسسه‌الاعلمی للمطبوعات. بیروت.



**اسلام (خواه به معنای عامش و یا به معنای خاص که نام دین پیامبر خاتم (ص) است) دستوراتی مطابق با فطرت دارد و راه منحصر به فرد سعادت جامع بشر است**

